

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

مقابله یا ابتلای به جهل مقدس!!!

مطلبی توسط یکی از فضلاء درس در جلسه پیش نقل شده و جواب اجمالی هم عرض شد؛ اما چون به نظر من بحث خیلی مهمی است و ضرورت دارد - مخصوصاً در شرایطی که قرار داریم - باید مقداری به صورت استدلالی و تفصیلی این مطلب را مورد جواب قرار بدهیم.

مدعای مطرح شده

آن طور که نقل شده است، اساس مطلب و سخن این گوینده محترم این است که از متون مقدس یعنی قرآن، تورات و انجیل تفسیر سوء و برداشت‌های نادرستی شده است و این برداشت‌های نادرست منشأ برای خشونت‌های دینی و افراطی شده است و ایشان به دنبال این هستند که اثبات کنند برداشت‌ها از این امور در دین و متون دینی غلط بوده است. می‌گویند ما در متون دینی نهادهایی داریم مثل مسئله جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و... که اگر این نهادها در جای خود معنای دیگری داشته باشد و ما بتوانیم چهره صحیحی از این‌ها ارائه کنیم قدم بزرگی برای دین و متدینین (این تعبیر من است) برداشته شده است.

به بیان دیگر مدعا این است که در متون دینی اموری داریم - به تعبیر ایشان نهادهایی داریم - که چون تفسیر غلط شده‌اند لذا خشونت‌های دینی و افراطی را به وجود آورده است. در ادامه می‌گویند اولین نهادی که از آن سوء برداشت شده است تقسیم بشر به مؤمن و کافر است و این تقسیم سبب شده است به جای این‌که بین بشریت علقه، دوستی و علاقه به وجود بیاید، عداوت، جنگ و تنفر به وجود آمده و سبب خونریزی شده است. من باید برای شما روشن کنم که کلام ایشان چه توابع، لوازم و نتایج دارد که این نتایج را آیا این گوینده محترم ملتزم هست یا نه (من نمی‌دانم)، ولی ما دنبال بررسی این حرف هستیم.

ایشان می‌گویند ایمان و کفر دو امر قلبی است، وقتی که دو امر قلبی شد نباید به حقوق شهروندی سرایت کند. ایشان به آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^[1] تمسک کردند که در این آیه جایگاه ایمان را قلب قرار داده است.

در مطلب بعد می‌گویند نهاد دوم جهاد است و جهاد به معنای اقدام مسلحانه علیه کفار است. ایشان می‌گویند اگر تقسیم به مؤمن و کافر را بپذیریم جهاد معنا پیدا می‌کند که مسلمان‌ها بتوانند علیه کفار حربی جهاد کنند. بعد می‌گویند عموم علمای شیعه جهاد ابتدایی را در زمان غیبت جایز نمی‌دانند و ادعا می‌کنند که مراد از کفاری که قتال با آنها واقع شده است کفار در زمان رسول خداست و شامل غیر مسلمانان امروز نمی‌شود یعنی تمام این آیات جهاد که در قرآن آمده فقط شامل آن کفار در صدر

اسلام در زمان رسول خدا بوده است و بعد از پیامبر تاریخ مصرف آیات جهاد کلاً تمام شده است - این تعبیری که از عبارت استفاده می‌شود - بعد می‌گوید مگر می‌شود و عقلی است که مسیحیان را کافر دانست، یک مسلمان امروز تابعیتی دارد و کشورش عضو سازمان ملل است، تعهد داده با دوستی در کنار دیگران زندگی کند. عمده همین دو نهاد است که می‌خواهیم به آن پردازیم.

نقد مدعا

هر چند ادعا این است که سوء برداشت شده است ولی این نظریه گرفتار تحریفی است که از هزاران سوء برداشت خطرناکتر است. این که بگوئیم باب جهاد بعد از رسول خدا بسته شد - بحث عمیق جهاد ابتدایی را در کتاب «جهاد ابتدایی در قرآن کریم» مفصل آوردیم. آن جهادی که می‌گوئیم یکی از فروع دین است جهاد ابتدایی است و گرنه جهاد دفاعی جزء فروع دین نیست و در همه ادیان و حتی در غیر متدینین هم وجود دارد چون وقتی به کسی حمله شد باید دفاع کند.

اولاً دلیلی وجود ندارد که ایمان و کفر امر قلبی باشد و نباید معیار در حقوق شهروندی قرار بگیرد. و ثانیاً ملازمه‌ای بین این‌ها نیست. اگر گفتیم ایمان و کفر یک امر قلبی است به این معناست که ما ایمان و کفر را به عنوان شاخص در حقوق اجتماعی بشر قرار ندهیم بگوئیم لا فرق بین المؤمن و الکافر. ما وقتی آیات قرآن را می‌بینیم این مطلب با کثیری از آیات قرآن سازگاری ندارد. مثلاً در آیه معروف «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^[2] خدای تبارک و تعالی می‌فرماید ولی مؤمنین خدا و ولی کفار طاغوت است. آیا این فقط امر قلبی است؟ یعنی کسی که ایمان دارد ولی‌اش خداست، یعنی فقط در دایره قلب قرار بدهیم؟ یخرجهم من الظلمات إلى النور در یک امر باطنی قلبی است؟ والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور إلى الظلمات این یخرجونهم من النور إلى الظلمات هم در قلب و هم در خارج است و همه ابعاد بشر را شامل می‌شود. کسی که ولی‌اش خداست، قلبش نورانی است، عملش نورانی است، گفتارش نورانی است، هدفش نورانی است، همه امورش نور می‌شود آن کسی که ولی‌اش طاغوت است او هم همه‌ی امورش ظلمت است نه فقط مسئله قلب باشد.

در قرآن می‌بینیم خدای تبارک و تعالی مردم را دو گروه می‌کند، یک گروه مؤمنین که می‌فرماید الله ولی المؤمنین، الله ولی المتقین، یک گروه هم آنهایی که شیطان اولیاءشان هستند إن الشیاطین لیوحون إلى اولیاءهم، لیوحون یعنی فقط در دایره قلب؟ در دایره شرک قلبی؟ یا این که لیوحون یعنی فتنه‌هایی که کفار علیه مسلمان‌ها به کار می‌برند شیاطین به قلوب اولیاءشان الهام می‌کنند.

اگر با دقت به این نظریه نگاه کنیم و بگوئیم دوران تقسیم به ایمان و کفر گذشته است با این آیات قرآن چه کار کنیم؟ مثلاً در آیه «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ»^[3] خدا می‌فرماید مؤمن هیچ زمانی حق ندارد کافر را ولی خود قرار بدهد. معنی آیه این نیست که مؤمن کافر را دوست نداشته باشد بلکه به معنای حکومت و سلطنت است یعنی هیچ مسلمان و مؤمنی حق ندارد کافر را رئیس خود قرار بدهد و از او تبعیت کند. اگر بگوئیم تقسیم به ایمان و کفر دوران گذشته است پس باید بگوئیم دیگر فرقی نمی‌کند، مردم چه کسی را بیاورند در رأس حکومت قرار بدهند و هر کسی را مردم انتخاب کردند خواه مسلمان باشد یا کافر عیبی ندارد. وقتی شما می‌گوئید ایمان و کفر در حقوق شهروندی دخالت ندارد یعنی در این که چه کسی می‌خواهد رئیس این حکومت باشد، چه کسی می‌خواهد نماینده مردم در مجلس باشد، فرقی نمی‌کند! هر کسی را مردم انتخاب کردند. مسلمان باشد یا کافر. می‌توانیم به این ملتزم شویم؟ این همه آیات لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً، لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء، این آیات را چکار کنیم؟

اصلاً آیات متعدد در قرآن وجود دارد، یا ایها الذین آمنوا لا تتخذ الکافرین اولیاء بگوئیم اینها مربوط به زمان پیامبر بوده است؟

بگوئیم اینها مربوط به امر قلبی است؟ بگوئیم مؤمنین قلباً کفار را دوست نداشته باشید؟! یا این که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ»^[4] و «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ»^[5] و... همه مربوط به امر بیرون از قلب است یعنی مسلمان و مؤمن حق ندارد کافر را ولی قرار بدهد.

از نتایج دیگری که بر این نظریه بار است - کسانی که چنین نظریه‌ای را می‌خواهند مطرح کنند باید مطرح کنند که آیا به این لوازم ملتزم می‌شوند یا خیر؟! - از اول فقه تا آخر فقه هر جا در فقه عامه و خاصه فرقی بین کافر و مسلمان باشد باید خط بطلان روی آن بکشیم. اگر در مسئله دیات فرق وجود دارد یا اگر در مسئله نکاح مشهور می‌گویند نمی‌شود با اهل کتاب نکاح دائم کرد یا نمی‌شود با مشرک نکاح کرد، بگوئیم این حرفها را کنار بگذارید! ایمان و کفر ربطی به این حقوق شهروندی ندارد. نکاح یکی از حقوق اجتماعی افراد است هر کسی با هر کسی می‌خواهد نکاح کند چکار دارد به اینکه این مسلمان است یا کافر؟

در باب قصاص مگر نمی‌گوئید مسلمان در مقابل کافر قصاص نمی‌شود؟ در دیات، در نکاح، در قصاص، در طهارت و نجاست، یعنی این که فرض کنید یک عده‌ای اهل کتاب را پاک می‌دانند اما می‌گویند مشرک نجس است، بگوئیم تمام اینها حرفهای باطلی است ما نباید اینها را در حقوق شهروندی دخیل بدانیم و شما با هر کسی می‌خواهی دست بده و ارتباط برقرار کن.

البته انسان گاهی اوقات که تأمل می‌کند نمی‌تواند به این گوینده محترم یک چنین نتایجی را بگوید ملتزم است ولی اگر این حرف را دیگران زده بودند ما می‌گفتیم قطعاً به نتایجش هم ملتزم است ولی آیا این نتایجی که الآن ما گفتیم می‌شود ملتزم شد؟ آیا شما به اسم این که برداشت غیر صحیحی از متون مقدس شده و موجب خشونت شده‌است می‌توان این تحریف عالمانه را قائل شد که از هزاران جهل مقدس بدتر است. اسمش را هم می‌گذارند جهل مقدس. با اسم که نمی‌شود حقیقتی را اثبات کرد.

ما البته هرگز طرفدار خشونت نیستیم، ما هم قبول داریم از جهاد برداشت بد شده، کسی منکر اینها نیست اما راه حل این نیست که اساس را بیائیم انکار کنیم، راه حل این نیست که بیائیم صورت مسئله را به طور کلی پاک کنیم، بگوئیم اصلاً ایمان و کفر در حقوق شهروندی نباید فرق داشته باشد و نباید اثر داشته باشد، این خیلی حرف عجیبی است. ما در قرآن یک حزب الله داریم و یک حزب الشیطان، آیا تاریخ این تقسیم هم فقط منحصر به زمان رسول خدا بوده؟ بگوئیم قرآن که می‌فرماید الا ان حزب الله هم المفلحون، علی ان حزب الشیطان هم الخاسرون، بگوئیم اینها فقط مربوط به زمان پیامبر بوده و بعد از آن زمان همه یک جور هستند و ما دو جور نداریم حزب الله و حزب الشیطان! آیا ملتزم به این مطلب می‌شویم؟

اساساً ما می‌گوئیم شما در حقوق شهروندی مگر نباید حق و باطل را دخیل بدانید؟ می‌گوئید حقوق شهروندی، حق در مقابل باطل است. به چه دلیل ایمان و فکر در این حق و باطل نباید دخالت داشته باشد؟ شما دلیلی اقامه نکردید یک ادعایی کردید، هیچ استدلال روشن و قابل توجهی در این کلمات ندیدم، ایمان و کفر یک امر قلبی است، مگر امر قلبی نمی‌تواند معیار برای حق باشد، شما بروید در بین عقلا یک آدمی که کارمندهای زیادی دارد اگر گفت هر کسی از این کارمندها علاقه‌اش به رئیس بیشتر است را می‌خواهم بیشتر حقوق بدهم، اشکالی دارد؟! عقلا این را انجام می‌دهند. آن حق منشأ اصلی‌اش خدای تبارک و تعالی است، آن کسی که به خدا ایمان دارد چه استبعادی دارد که خدا برای این انسان یک حقوق ویژه قرار بدهد نسبت به آن کسی که خدا را منکر است؟

ما اگر این نظریه را بپذیریم از آثارش این است که این که ما بگوئیم لا یحل مال امرء مسلم این حرفها را کنار بگذاریم، مال امرء مسلم با غیر مسلم فرقی نمی‌کند، این که در سراسر فقه ما حرمة مال المسلم کحرمة دمه، حتی وقتی هم که می‌میرد میت حرمتش مانند زمانی است که حیات دارد، همه اینها را ببوسیم و کنار بگذاریم؟ ایمان و کفر در اینها دخالت دارد. پس این نهاد اول که به قول ایشان می‌گوید ایمان و کفر دورانش گذشته، اولاً هیچ استدلالی نیاورده و حرف باطلی است یعنی از حرفهایی است که به

حسب ظاهر ادعای عالمانه بودن در آن هست اما قوی ترین جهالت در این حرف وجود دارد .

من با حفظ احترام فقط از دید بحث علمی عرض می‌کنم، این نظریه بنیان فقه را از بین می‌برد، اگر این نظریه را کسی بپذیرد باید فقه و رساله‌ها را جمع کند و کنار بگذارد، طبق این نظریه ما چیزی به نام ما انزل الله نباید داشته باشیم! می‌گوئیم هر زمانی عقلای آن زمان قوانینی را درست کنند می‌شود ما انزل الله یعنی لا اقل در حقوق اجتماعی باید ما انزل الله را ببریم در نماز و روزه و حج و یک سری امور عبادی شخصی، اما در امور اجتماعی و در معاملات، در مناکحات، در سیاسیات، بگوئیم ما انزل الله اصلاً نداریم، هر چه که اعلامیه جهانی حقوق بشر برای ما می‌گوید همان را تبعیت کنیم.

اما در مورد محور دوم که مسئله جهاد است که طبق این نظریه کاملاً هدف روشن است یعنی چیزی به نام جهاد با کفار معنا ندارد. اگر گروهی به شما حمله کرد، خواه مسلمان باشد یا کافر شما هم دفاع کنید اما کار نداشته باشید این کافر است، مسلمان است؟ اینها دخالت ندارد، معیار همین محاربه و مصالحه است، صلح‌جویی و جنگ‌جویی است.

بعد عرض کردم ایشان می‌گویند این آیاتی که مربوط به جهاد در قرآن است مربوط به کفار صدر اسلام است، اولین سؤال این است که چه دلیلی بر این مطلب داریم؟ «و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»^[6] کجایش مربوط به مسلمانان صدر اسلام است؟ من در آن بحث آیات جهاد گفته‌ام که این مقداری که اسلام روی جهاد تکیه دارد روی نماز تکیه ندارد، روی روزه و حج تکیه ندارد، راجع به نماز نمی‌فرماید بر شما نماز را واجب کردیم «و هُوَ كُرْهُ» اما می‌فرماید «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ»^[7] که مراد جهاد ابتدایی است و الا جهاد ابتدایی که نیاز به کتب ندارد و برای آن‌ها هم سخت بود.

اولین حرف این است که شما دلیلی نیاوردید فقط ادعا می‌کنید که این آیات مربوط به کفار زمان پیامبر است در حالی که این آیات به عنوان یک قضیه حقیقیه است کتب علیکم، اگر ما مبنای خطابات قانونیه امام رضوان الله تعالی علیه را در نظر بگیریم اصلاً موجودین در زمان خطاب هم در حین خطاب مورد توجه و خطاب نیستند، آنها هم یکی از مصادیق خطاب هستند.

اگر ما خطابات قانونیه را هم در نظر نگیریم و نپذیریم، می‌گوئیم در مورد صیام هم می‌گویند کتب علیکم الصیام، این علیکم به قاعده‌ی ضرورت اشتراک در تکلیف که همه فقها قبول دارند، شما می‌خواهید قاعده ضرورت را کنار بگذارید پس باید یک بحث دیگری کنیم با شما، اگر قاعده ضرورت اشتراک در تکلیف را کنار بگذاریم خیلی مشکلات به وجود می‌آید، اصلاً باید باب نماز و روزه را ببندیم و کنار بگذاریم، می‌خواهید چکار کنید؟!

مسلم آیات جهاد ابتدایی عمومیت دارد منتهی یک روایت صحیح‌ای است که در آن کتاب آوردم کسی به امام باقر(علیه السلام) عرض می‌کند این کتب علیکم القتال یا و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه خطابش متوجه شما هم هست؟ حضرت می‌فرمایند بله، می‌گویند پس شما چرا کاری به نام جهاد ندارید؟ می‌فرماید یک روایتی از خود پیامبر و یک رخصتی، یعنی از موارد تشریح النبی است، آیات جهاد ابتدایی آمده و پیامبر رخصت دادند به اصحابشان و همه مسلمانانی که می‌آیند تا زمان ظهور حضرت حجت (عج)، رخصت بر ترک آن دادند.

علاوه وقتی می‌فرماید قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و يكون دين لله یا در بعضی از آیات دارد و يكون الدين كله لله، مگر این غایت در زمان پیامبر محقق شد؟ اتفاقاً اگر کسی این غایت را توجه کند، صرف نظر از اینکه اینها خطابات قانونیه است، صرف نظر از اینکه اینها خطابات قانونیه است، صرف نظر از قاعده اشتراک در تکلیف، ضرورت اشتراک در تکلیف، صرف نظر از همه اینها غایت را چکار کنیم؟ این يكون الدين یعنی يكون الدين در زمان پیامبر کونه لله، این که نشد اصلاً، هنوز هم نشده. الان اکثر بشر یا مشرکند یا کافرند، موحد کم داریم. عده‌شان نسبت به بقیه قلیل است.

پس خود غایت به عنوان یک راهکار چهارم است.

پس یک مطلب قضیه حقیقه بود مطلب دیگر خطابات قانونیه - در کتاب جهاد ابتدائی فرق بین خطابات قانونیه و قضیه حقیقه را مفصل گفتم - مطلب دیگر مسئله ضرورت اشتراک در تکلیف و مطلب آخر غایت که برای آیات جهاد است.

وقتی ما آیات جهاد ابتدایی را در قرآن بررسی می‌کنیم که واقعاً انسان می‌سوزد از این‌که یک مطلب به این زیبایی را این قدر بد تفسیر کردند و می‌گویند اسلام دین شمشیر است. بدانید قبل از مسئله جهاد واجبی داریم به نام دعوت، که اصلاً یک وقتی در همین مرکز فقهی ما گفتیم بعضی از محققین راجع به فقه الدعوه یعنی یکی از وظایفی که مسلمان‌ها دارند، یکی از وظایفی که حاکم مسلمین دارد، این است که نگذارد کفار در کفر و در شرک باقی بمانند باید آنها را نجات بدهد. اول باید از اینها دعوت کند بگوید بیائید تعالوا الی اسلام، اسلام این را می‌گوید.

بعد در سوره توبه و إن احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله نداریم، یعنی اگر کفاری گفتند ما می‌خواهیم تحقیق کنیم در بحبوحه جنگ اگر یکی از مشرکین از مسلمین پناه خواست و گفت من می‌خواهم ببینم شما راجع به اسلام چه می‌گوئید؟ باید به او پناه داد، ببینید چقدر اسلام زیباست، می‌گوید به او پناه بده، اسلام را برای او بیان کن، یا قبول می‌کند یا نمی‌کند اگر نکرد حق نداری بکشی، این را باید برگردانی به جبهه خودش. اگر دو مرتبه مقاومت کرد حالا جنگ کنید، جنگ و جهاد ابتدایی برای نجات بشریت است.

این چه حقوق شهروندی است، این چه حقوق بشری است که به من بگو تو کار نداشته باش دیگری می‌خواهد مسلمان باشد یا نباشد، این عجیب است! وقتی حقوق بشر می‌گوید اگر حیوانی مجروح شد تو در مقابلش مسئولی، من ببینم یک بشر یک عمری را به گمراهی می‌گذرانند خودش و نسل او، من در مقابل او مسئول نیستم؟ این از زیبایی‌های دین اسلام است، جهاد ابتدایی را نفهمیدند و آمدند صورت مسئله را پاک کردند، آن آقا قبل از انقلاب آمد کتاب نوشت جهاد در اسلام، گفت از اول اسلام تا حالا ما چیزی به نام جهاد ابتدایی نداشتیم، حالا ایشان می‌گویند در زمان پیامبر بوده، ولی آن آقا می‌گوید اصلاً نداشتیم و هر چه بوده جهاد دفاعی بوده، خیر، فتح مکه جهاد ابتدایی بوده، خیر جهاد ابتدایی بوده، یعنی چه نداشتیم.

این از زیبایی‌ها و از برجستگی‌های دین اسلام است، دین اسلام دین دعوت است، باید حاکم مسلمین کفار را دعوت کند، منتهی آن‌ها می‌توانند فرصت و مهلت برای تحقیق داشته باشند و بعد اگر نپذیرفتند و مقاومت کردند جهاد آن هم به مصلحتی که حاکم مسلمین می‌بیند برای این‌که آن‌ها را از بین ببرد تا زن‌ها و بچه‌هایشان را از کفر و شرک نجات بدهند که آن غایت دیگری دارد، هذا اولاً.

و ثانیاً ما طبق این نظریه نباید فرق کند برایمان و إن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما بگوئیم اگر دو طایفه با هم دعوا کردند یا مؤمن باشند یا نباشند، دو طایفه مؤمن دارند با هم دعوا می‌کنند بگوئیم این مال زمان رسول خدا بوده اما الان فرقی نمی‌کند اگر دو کشور هر دو کافرند و با هم دعوا می‌کنند تو وظیفه داری اصلاح کنی، خیر! اگر مسلمان و مؤمن هستند ما باید بین شان اصلاح کنیم. شما باید یک خط بطلانی بکشید روی انما المؤمنون إخوة فاصلحوا بین اخویکم اینها آیات قرآن است، بگوئیم انما البشر اخوة؟ شما (گوینده محترم) ملتزم می‌شوید به این حرفها و مطالب؟

اساس مطالب همین دو تاست که خواستم این را به عنوان تکلیف عرض کنم، بنا نداشتیم وارد این بحث بشوم. اما امروز بر حسب وظیفه شرعی این بحث را مطرح کردم و من تقاضا می‌کنم شما قوی‌تر می‌توانید دنبال کنید، نگذارید این مطالب در فضای مجازی باشد. فکر و نظر عده‌ی زیادی به خاطر این حرفها متزلزل می‌شود. وظیفه من و شما دفاع از اسلام است البته با استدلال. بنده آمادگی دارم گوینده محترم اگر این مطالب را بخواهند جواب بدهند کاملاً با روی باز استقبال می‌کنم اگر جوابی دارند، یا حرفشان را ممکن است ما درست نفهمیدیم و مقصود دیگری دارند اما آنچه در فضای مجازی آمده و ایشان دنبال این

است که با جهل مقدس مقابله کند اما این ادعای روشنفکری هزاران مرتبه از جهل مقدس بدتر است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

[1] □ حجرات، 14 .

[2] □ بقره، 257 .

[3] □ آل عمران، 28 .

[4] □ نساء، 144 .

[5] □ مائده، 51 .

[6] □ انفال، 39 .

[7] □ بقره، 216 .